

# شهرهای نامرئی



«اندیشیدن راهبردها و تاکتیک‌های خودش را دارد؛ مانند همه اشکال دیگر کُنش.» (جیکوبز، ۱۹۲۰)

وقتی از شهر حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم. از میدان‌ها و خیابان‌ها و بزرگ‌راه‌ها؟ از خانه‌ها و برج‌ها و باغات و رود دره‌ها؟ از انسان‌ها و فرهنگ‌ها و زبان‌ها و روابط اجتماعی یا از رویدادها و حوادث تاریخی و طبیعی و انسان‌ساخت؟ از ساختارهای اقتصادی یا نظم‌نهادی؟ به نظر می‌رسد شهر همه این‌ها است و به تنهایی هیچ‌کدام از این‌ها نیست. کوچ و لانهام (۲۰۱۷) در توضیح این موضوع می‌نویسد: «شهرها مکان‌هایی فوق‌العاده هستند، محل زندگی بیش از نیمی از مردم دنیا، یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای بشری و پاسخی چندجانبه به برخی از اساسی‌ترین نیازهای ما. مراکز نوآوری، محل تولید ثروت و فرصت، بازارها و کارخانه‌ها، برج‌ها و بزرگ‌راه‌ها، مال‌ها و استادیوم‌های ورزشی. شهرها نه تنها محل تولید خودروها، رایانه‌ها، اسباب‌وسایل خانه هستند، بلکه محل تولید ایده‌ها و تجربه‌ها، روندها، قراردادها و رویدادهای فرهنگی و هنری هم هستند. شهرها سکونتگاه و پناهگاه انسان‌ها هستند؛ پُر از اجتماعات و مردمانی که به شکلی شگفت‌انگیز راه‌های زندگی در کنار هم را می‌آموزند. آن‌ها آزادی و راه‌های منحصربه‌فردی برای ابراز خود و آرزوهای خود می‌آفرینند؛ اما در عین حال شهرها موتورهای تولید نابرابری و ظلم هم هستند؛ مکان‌هایی که به نظر می‌رسد عده زیادی فقیر شده‌اند تا عده کمی پول‌دار شوند، محل طرد و جداسازی، خشن و غیرانسانی»

شهر ترکیبی فوق‌العاده از زندگی جمعی است که از جهات مختلف متنوع است. شکل ویژه‌ای از «پیچیدگی» درباره شهرها وجود دارد که اندیشیدن درباره آن‌ها را شکل می‌دهد. فهمیدن اینکه شهرها و محیط‌های شهری چطور کار می‌کنند، نیازمند اندیشیدن درباره این است که چطور زنجیره‌ای از ارتباطات هم‌زمان با هم کار می‌کنند. مردمی با پیشینه‌های متفاوت، مجموعه‌ای از مهارت‌ها، ظرفیت‌ها و جهان‌بینی‌ها در کنار هم زندگی می‌کنند. زندگی آن‌ها نهادهای رسمی و غیررسمی متعددی را برای تنظیم زندگی جمعی ایجاد می‌کند، انسان با محیط طبیعی اطرافش ارتباط برقرار می‌کند، آن را با برنامه یا خارج از برنامه تصرف می‌کند، زیرساخت‌های مورد نیاز خود را می‌سازد و در نهایت زندگی اجتماعی-اقتصادی-محیطی یگانه‌ای در هر محیط شهری شکل می‌گیرد. نکته مهم این است که این ارتباط میان انسان و شهر یک طرفه نیست؛ ارتباطی دوطرفه است یا همان‌طور که پارک (۱۹۲۰) می‌گوید «انسان شهر را می‌سازد و شهر انسان را.»

## طرد یا انفعال؟

نه منحصر به این روزها، اما شاید بیشتر این روزها، پرسشی در اجتماعات نخبگان یا در رسانه‌ها طرح و پررنگ می‌شود، مبنی بر اینکه چرا به نظر می‌رسد مردم در قبال آنچه اتفاق می‌افتد، واکنشی درخور ندارند؟ چرا در خصوص آنچه زندگی آن‌ها را به شکل واقعی تحت تأثیر می‌گذارد، مناسبات روزمره آن‌ها را تغییر می‌دهد، از کیفیت زندگی‌شان می‌کاهد و شاید حتی آن‌ها را می‌کشد، بی‌تفاوت به نظر می‌رسند؟ آیا این انفعال با کُشی انسان‌ها به زنده ماندن و بهبود روزبه‌روز زندگی در تناقض نیست؟

برای پاسخ به این پرسش در این یادداشت آن را همان‌طور که معلوم است، محدود به زندگی شهری ساکنان شهر کرده و آن را به این صورت صورت‌بندی می‌کنم که چرا ساکنان شهرهای بزرگ در خصوص محیط اطراف خود منفعل به نظر می‌آیند؟ بنا به حوزه کاری خود بارها شاهد این پرسش مدیران شهری بوده‌ام که از خود می‌پرسند چرا ساکنان شهر در امور شهر مشارکت نمی‌کنند؟ چرا به برنامه‌هایی که برای مشارکت آن‌ها طراحی و پیاده می‌شود کمترین اقبال را نشان می‌دهند (به عنوان نمونه، می‌توان به مشارکت کمتر از ۱ درصدی ساکنان تهران در آخرین انتخابات شورایی‌ها اشاره کرد که در ۹۷ برگزار شد) پاسخ این پرسش اما به این سادگی نیست؛ چراکه از اساس این پرسش حاوی سوگیری شناختی بزرگی است، سوگیری که یا عامدانه نادیده گرفته می‌شود یا در هزارتوی نهادهای شهرها گم می‌شود، سوگیری که آن را ذیل مفهوم «طرد» تبیین خواهیم کرد و مسئله‌ای به ظاهر ساده که شاکله پرسش را تغییر خواهد داد. برای روشن شدن، یک پرسش را پیش درآمد پرسش قبلی می‌گذاریم و آن اینکه آیا می‌شود از انسان‌ها انتظار داشت در شکلی از سیاست‌ورزی یا فعالیت اجتماعی یا فرهنگی هنری کُنش فعال داشته باشند که پیشاپیش از آن بیرون انداخته شده‌اند؟ آیا در این صورت بازهم می‌توانیم نوع کُنش انسان‌ها را به سادگی «منفعلانه» صورت‌بندی کنیم؟ برای پاسخ به این پرسش، دوباره باید یک گام عقب‌تر رفت؛ آیا در شهرها با طرد نظام‌مندان ساکنان از حوزه عمومی روبه‌رو هستیم؟ پاسخ من به این پرسش مثبت است و در ادامه این یادداشت تلاش می‌کنم اشکال و نحوه عملکرد این طرد را تشریح کنم.

## طرد فضایی؛ اخراج از فضای عمومی

فضاهای شهری برای شکل‌دادن به فعالیت‌های روزمره ساکنان شکل می‌گیرند. این فضاها هم شامل عناصر کالبدی هستند، هم عناصر اجتماعی و هم عناصر فرهنگی. فضایی که ظرف زیست و حتی مرگ انسان‌ها هستند. در این فضاهاست که خاطرات، ارتباطات، روایت‌ها و عواطف ساکنان شکل می‌گیرد، تغییر می‌کند و در نهایت در هیئت خاطره‌ای جمعی از سالی به سال دیگر حرکت می‌کند. خاطره‌ای که درک عمومی ساکنان از فضاهای شهری و موقعیت‌هایی است که در آن تجربه کرده‌اند؛ بلاواسطه یا باواسطه. در سال‌های اخیر در روندی پیوسته و حتی می‌شود ادعا کرد شتابان، ساکنان شهر از این فضاها اخراج شده‌اند. این اخراج تحت تأثیر دو کلان‌روند اصلی بوده است: «پولی‌سازی فضاهای عمومی شهری در محلات فرادست شهری» و «تراکم آسیب در محلات فرودست شهری.»

در محلات فرادست شکلی از پولی‌سازی با ساختن مال‌ها، مراکز تجاری و تفریحی و حتی فعالیت‌های فرهنگی به‌ویژه در سال‌های اخیر قدرت گرفته است. این روند نه تنها منجر به اخراج بخش بزرگی از فضاهای عمومی شده است که باقی‌مانده فضاها را نیز تهدید می‌کند. در واقع زمانی که بخش عمده فعالیت‌های ساکنان خارج از خانه در این فضاهای پولی اتفاق می‌افتد، صرف هزینه برای فضاهای عمومی دیگر که آن را با تساهل «خیابان» می‌نامیم برای مدیریت شهری کم‌رنگ می‌شود. سینماها در مال‌ها جای می‌گیرند، گالری‌ها تبدیل به فضاهای گران و لوکس می‌شوند و انواع رستوران‌ها و کافه‌های زیبا جای خیابان را می‌گیرند. از هنر خیابانی و فعالیت‌های جمعی عمومی و خودخواسته خبری نیست و هر فعالیتی با برچسبی ابلاغی طبق دستورالعمل در فضاهای مشخص و بسته شکل می‌گیرد.

**فهمیدن اینکه شهرها و محیط‌های شهری چطور کار می‌کنند، نیازمند اندیشیدن درباره این است که چطور زنجیره‌ای از ارتباطات هم‌زمان باهم کار می‌کنند**





### سلب قدرت از متن؛ راندن کنش به حاشیه

همه آنچه گفته شد در نهایت منجر به سلب قدرت از متن جامعه می‌شود؛ قدرتی که تضمین‌کننده مشارکت فعال، مطالبه‌گری و خواست کیفیت زندگی است. در واقع به این ترتیب همه مسیرهای رسمی برای کنش‌ورزی مسدود و محدود به شکل خاصی از فعالیت می‌شود؛ شکلی که شکل است و محتوای آن الزاماً سمت‌وسوی تغییر نیست. در چنین شرایطی نه دعوت نخبگانی، نه تبلیغات رسمی و نه حتی پافشاری اندک امیدواران باقی‌مانده طرفی نمی‌بندد؛ اما آیا این به معنای پایان کنش یا چیزی است که از آن به انفعال یاد می‌شود؟ به باور من پاسخ این پرسش هم بله است، هم خیر. بله است؛ چراکه آشکال به رسمیت شناخته شده کنش جمعی دیده نمی‌شود یا دست‌کم، کمتر دیده می‌شود؛ اما خیر است؛ چون مجموع کنش‌های فردی و جمعی به حاشیه رانده شده و در آنجا به حیات خود ادامه می‌دهد. نگاهی به فعل و انفعال‌های شهری در سال‌های گذشته نشان می‌دهد که این کنش‌ها در مقاطعی فوران کرده و ناگهان تبدیل به طوفان شده است؛ گیریم نه چندان مطلوب یا محبوب آنچه ما از کنش جمعی در ذهن داریم؛ پیش‌روی فضایی گروه‌های فرودست، تغییرات سبک زندگی که حتی باوجود رانده شدن خود را کم‌وبیش در فضای عمومی ظاهر کرده و سهمشان را از فضا می‌گیرند، گروه‌های اجتماعی پردرآمده‌ای که به واسطه مجراهای ارتباطی جدید به حرف می‌آیند و ده‌ها جریان کوچک و متفاوت دیگری که زیر پوست شهر حیات دارند و گرچه از متن رانده شده‌اند، در حاشیه خود را بازمی‌یابند؛ مثل اینکه زیر پوسته شهری که «انفعال» از سر و رویش می‌بارد، شهری نامرئی رفته‌رفته شکل می‌گیرد که شاید هیچ‌کس حتی خود ساکنان ندانند که چه زمان و به چه شکلی، پوسته را می‌شکافد و سر برمی‌آورد.

از سبک زندگی‌ها با فرهنگ رسمی هرروز بیشتر می‌شود؛ بنابراین حضور در فعالیت‌های عمومی یا مستلزم پذیرفتن و پنهان کردن خویش است یا ممکن نیست؛ مثل خانواده‌ای که برای شرکت در مهمانی‌های جمعی، شرایط خاص و سختی را برای اعضای خود می‌گذارد که از نوع پوشش آغاز می‌شود و حتی تا سلیقه غذایی و نحوه معاشرت هم می‌رود. بعید است که در طولانی مدت اعضای خانواده علاقه‌ای به شرکت در مراسم عمومی خانوادگی داشته باشند. علاوه بر این، سرخوردگی‌های مکرر از مطالبه‌گری در حوزه‌های مختلف حکمروایی شهری در نهایت کنش افراد در مطالبه‌گری از نهادهای عمومی را عملاً بی‌معنی می‌کند؛ نهادهایی که حتی یک در باغ سبز در به رسمیت شناختن مطالبه‌گری شهروندی از خود نشان نمی‌دهند. آمارهای رسمی و غیررسمی نشان می‌دهد که در نظر بخش چشمگیری از ساکنان شهری مثل تهران حتی پیش‌بردن امور روزمره با نهادهای شهری بدون رشوه یا داشتن آشنا ممکن نیست. در نهایت انسان‌ها در شهر زندگی می‌کنند؛ اما عملاً نسبت شهروندی با شهر برقرار نکرده و سعی می‌کنند کمترین درگیری و معاشرت را با آن داشته باشند تا به در دسر نیفتند؛ پس اگر میزبانی هم برای مشارکت یا کنشگری آن‌ها پدید شود، یا پیشاپیش از آن می‌زانده شده‌اند یا میلی به نشستن بر سر آن ندارند؛ چون به دردسرش نمی‌ارزد.

**در محلات فرودست تراکم آسیب در فضاهای عمومی شهری از خیابان تا پارک‌ها و بوستان‌ها و دیگر فضاهای تعاملات اجتماعی، عملاً این فضاها را برای حضور ساکنان ناامن کرده و آن‌ها را به خانه‌های راند**

در محلات فرودست ولی قصه دیگر است. تراکم آسیب در فضاهای عمومی شهری از خیابان تا پارک‌ها و بوستان‌ها و دیگر فضاهای تعاملات اجتماعی، عملاً این فضاها را برای حضور ساکنان ناامن کرده و آن‌ها را به خانه‌های راند. در چنین فضای عمومی تکه‌تکه شده‌ای، شهر عملاً به جای تبدیل شدن به بستر هم‌افزایی و تعاملات اجتماعی ساکنان تبدیل به بستر گسست می‌شود، خیابان به جای درنگ‌گاه فقط مسیر عبور است و فضاهای فرهنگی در انحصار کسانی است که برایش پول می‌پردازند. این اخراج نظام‌مند از فضای عمومی، ساکنان شهر را از شکل جمعیتی هم‌گرا تبدیل به غریبه‌هایی می‌کند که نه به یکدیگر اعتماد دارند و نه به شهر تعلق خاطر.

### ظردگفتمانی؛ غیاب رواداری در حکمروایی شهری

تنوع نه تنها ویژگی که در اغلب نظریات شهری، ظرفیت شهرهای بزرگ است. تنوع در قومیت، مذهب، سبک زندگی و فعالیت‌ها. به رسمیت شناختن این تنوع در گرو عنصر «رواداری» در حکمروایی شهری است. به رسمیت شناختن تنوع یعنی فراهم کردن امکان زیست و مهم‌تر از آن، بروز تنوع در شهر. در یک اجتماع شهری روادار، ساکنان یک شهر بر اساس شکل زندگی، مصرف، مذهب یا قومیت برتری بر دیگری ندارند؛ حکمروایی در پی ساختن انسان‌هایی مطلوب و یک شکل نیست. در نظام حکمروایی شهری حال حاضر ولی بسیاری از گروه‌های اجتماعی خودبه‌خود خارج از دایره شهروندان به رسمیت شناخته شده قرار می‌گیرند. بسیاری از گروه‌های اجتماعی خود را از فضای عمومی پنهان می‌کنند؛ چون در این فضاها احساس امنیت نمی‌کنند. شکاف میان طیف گسترده‌ای